

--- پاورقی ---

۱- البسته نمی‌خواهم مثل خیلی از به اصطلاح ایران پرستان از برامکه دفاع کنم چون ایرانی هستند. آنها هم در ردیف همینها بودند، برامکه هم با خلفایی مثل هارون از نظر روحی و از نظر انسانی کوچکترین تفاوتی نداشت.

۲- البته این از نظر همه تواریخ قطعی نیست ولی در بسیاری از تواریخ اینطور است.

۳- نه به معنی مشوق علما.

۴- مأمون وزیری دارد به نام فضل بن سهل. دو برادرند: حسن بن سهل و فضل بن سهل. این دو، ایرانی خالص و مجوسی الاصل هستند. در زمان برامکه که نسل قبل بوده‌اند فضل بن سهل که باهوش و زرنگ و تحصیل کرده بود و مخصوصاً از علم نجوم اطلاعاتی داشت آمد به دستگاه برامکه و بدست آنها مسلمان شد. (بعضی گفته‌اند پدرشان مسلمان شد و بعضی گفته‌اند نه، خود اینها مجوسی بودند همانجا مسلمان شدند). بعد کارش بالا گرفت، رسید به آنجا که وزیر مأمون شد و دو منصب را در آن واحد اشغال کرد، اولاً وزیر خود (وزیر آنوقت مثل نخست و زیر امروز بود، یعنی همه کاره بود، چون هیئت وزرا که نبود، یک نفر وزیر بود که بعد از خلیفه قدرتها در اختیار او بود) و علاوه بر این، به اصطلاح امروز رئیس ستاد و فرمانده کل ارتش بود. این بود که به او «ذوالریاستین» می‌گفتند، هم دارای منصب وزارت و هم دارای

فرماندهی کل قوا. لشکر مأمون، همه، ایرانی هستند (عرب در این سپاه بسیار کم است) چون مأمون در خراسان بود، جنگ‌امین و مأمون هم جنگ عرب و ایرانی بود، اعراب طرفدار امین بودند و ایرانیها و بالاحص خراسانیها (مرکز، خراسان بود) طرفدار مأمون. مأمون از طرف مادر ایرانی است. مسعودی، هم در «مروج الذهب» و هم در

«التنبیه و الاشراف» نوشته است و دیگران هم نوشته‌اند که «مادر

مأمون یک زن بادقیزی بود». کار به جایی رسید که فضل بن سهل بر تمام اوضاع مسلط شد و مأمون را به صورت یک آلت بلا اراده در آورد.

۵- عنکبوت / ۶۵- جلودی یک سابقه بسیار بدی هم داشت و آن این بود که در قیام یکی از علویین که در مدینه قیام کرده و بعد مغلوب

شده بود، هارون ظاهرا به همین جلودی دستور داده بود که برو در مدینه تمام اموال آل ابی طالب را غارت کن، حتی برای زنهای اینها زیور نگذار، و جز یکدست لباس، لباسهای اینها را از خانه‌هایشان بیرون بیاور. آمد به خانه حضرت رضا. حضرت دم در را گرفت و فرمود من راه نمی‌دهم. گفت: من ماءموریت دارم، خودم باید بروم لباس از تن زنهایبکنم و جز یکدست لباس برایشان نگذارم. فرمود: هر چه که تو می‌گویی من حاضر می‌کنم ولی اجازه نمی‌دهم داخل شوی. هر چه اصرار کرد حضرت اجازه نداد. بعد خود حضرت (به زنهای) فرمود: هر چه دارید به او بدهید که برود، و او لباسها و حتی گوشواره و انگوی آنها را جمع کرد و رفت.

۷- آنها خودشان می‌دانستند که ته دلها چیست و حضرت رضا چرا قبول نمی‌کند. حضرت رضا قبول نمی‌کرد چون خود حضرت هم بعدها به ماءمون فرمود: تو مال چه کسی را داری می‌دهی؟! این مسأله برای حضرت رضا مطرح بود که ماءمون مال چه کسی را دارد می‌دهد؟ و قبول کردن این منصب از وی به منزله امضای اوست. اگر حضرت رضا خلافت را من جانب الله حق خودش می‌داند، به ماءمون می‌گوید تو حق نداری مرا ولی عهد کنی، تو باید واگذار کنی بروی وبگویی من تاکنون حق نداشتم، حق تو بوده، و شکل واگذاری قبول کردن توست، و اگر انتخاب خلیفه به عهده مردم است باز به او چه مربوط؟! ۸- چند دقیقه از آخر این سخنرانی متأسفانه روی نوار ضبط نشده است.

۹- ماءمون و اقعا مرد دانشمند و مطلعی بوده، از حدیث آگاه بود، از تاریخ آگاه بود، از منطق آگاه بود، از ادبیات آگاه بود، از فلسفه آگاه بود و شاید اندکی از طب و نجوم آگاه بود، اصلا جزء علما بود و شاید در طبقه سلاطین و خلفا در جهان نظیر نداشته باشد.

۱۰- در واقع اما نمی‌خواست جزء دستگاه ماءمونی قرار گیرد به طوری که به این دستگاه بچسبد.

۱۱- البته اینککه لباس سبز چرا؟ بعضی می‌گویند این، تدبیر فضل بن سهل بود، زیرا شعار خود عباسیها لباس سیاه بود، فضل از آن روز دستور داد که همه بالباس سبز بیایند، و گفته‌اند در این تدبیر، روح زردشتیگری وجود داشت و رنگ سبز شعار مجوسی‌ها بود. ولی

من نمی دانم این سخن چقدر اساس دارد.

۱۲- در بحارالانوار، ج ۴۹ ص ۱۴۶، عبارت چنین است: لنا علیکم حق برسول الله (ص)، و لکم علینا حق به، فاذا انتم ادیتم الینا ذلک وجب علینا الحق لکم.

۱۳- عرض کردیم که اینها هیچکدام قطعی نیست و از شبهات تاریخ است، ولی برخی از روایات اینطور حکایت می کنند.

۱۴- حال یا خودش تازه مسلمان بود یا پدرش مسلمان شده بود و تازه او هم به دست برمکیها مسلمان شده بود و اسلامش یک اسلام سیاسی بود زیرا یک آدم زردشتی نمی توانست و زیر خلیفه مسلمان باشد.

۱۵- مسعودی به عقیده بسیاری از علما یک مورخ شیعی است.

۱۶- یوسف / ۵۵.